

کفتارهای عرفانی

(قسمت هشاد و هشتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

(بیانات بهمن ۱۳۹۰)

صدوسی و هشتم

فهرست

جزوه صدوسی و ششم - گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم و نهم)

(بیانات بهمن ۱۳۹۰)

صفحه

عنوان

- در مورد گوش شنوا و چشم بینا؛ وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَإِعْيَةٌ/ درباره‌ی عالم کبیر و عالم صغیر/ هیچ چیزی فراموش نمی‌شود و هر چیزی اثر خودش را دارد/ در مورد تولید نسل و تربیت نسل جدید/ زوجینی که با هم اختلاف دارند، به‌خاطر فرزندانشان آن اختلاف را باید رفع کنند. ۸
- پند گرفتن از وقایع/ گوش شنوا و اراده‌ی شخص/ درباره‌ی نامه‌ای که کسی نوشته: دو سال است درویش شدم هیچ فرقی نکردم؛ کار نکرده، مُزد می‌طلبی؟!/ در مورد اراده. ۱۱
- توجه به معنا در خواندن قرآن، دعا و یا نماز/ نحوه‌ی صحیح ذکر گفتن و توجه به ذکر/ توجه به فکر یعنی قوای تخیل در اختیار قرار می‌گیرد/ در مورد ناخودآگاه/ ما می‌خواهیم تمام قوا، در اختیار عقل باشند یعنی در اختیار معنای ذکر و نه عبارت/ تعادل بین دنیا و آخرت/ درباره‌ی وسوسه‌های شیطان و مسلط شدن بر خود. ۱۳
- در مورد سیر و امانت/ درباره‌ی غیبت/ چیزی را که به آن علم ندارید، پیروی نکنید/ خداوند می‌خواهد اجتماع بشری با هم

خوب باشند/ در مجالس فقری هیچ صحبتی جز صحبت فقری نشود/ دخالت نکردن در سیاست و داستان آقای سلطان علیشاه و توصیه به محمدعلی شاه در اختلاف نداشتن با مجلس/ زنبور

عسل شافی نیست، شفا مال خداوند است. ۱۷.....

روح در بدن و بدن در روح خیلی مؤثر است/ افکار مادر در تمام دوران بارداری در کودک خیلی مؤثر است و همچنین افکار پدر در زمان ایجاد نطفه/ پرسیدن سؤالات طبّی در قدیم از طبیب و یا شخص روحانی/ آیا کسی حق دارد بشری که به دنیا می‌آید را از بین ببرد؟/ نوزادی که با عوارض غیرطبیعی به دنیا آمده به پدر و مادرش اجازه نمی‌دهد که او را بکشند/ بیماران و رسیدگی به آنها در جهت رفع مشکلات آنها، موجب پیشرفت علم می‌شود. هدف، فقط بهبود و سلامت این بیمار نباید باشد/ درباره‌ی سقط جنین/ در مورد خودکشی/ رعایت بهداشت زن و مرد/ هدف روانی بالاتر از هدف جسمانی یعنی حفظ خودش است/ فرق شهادت با خودکشی و در مورد نیت/ اینکه می‌گویند

«شهادت طلب» غلط است، هدف باید پیروزی باشد. ۲۳.....

در مورد امانت که خدا به انسان عرضه کرد و او قبول کرد/ خداوند اراده‌ی مستقل به انسان داد که یک کارهایی بکند تا امانت را حفظ کند/ مکتب شیعه می‌گوید امانت، ولایت علی است، علی که علوّ دارد و از او بالاتر و عالی‌تری نیست/

رشته‌ی هدایت. ۳۲.....

در مورد آیه‌ی قرآن که خطاب به عیسی علیه السلام می‌فرماید: در روز قیامت همه‌ی مردم به تو ایمان خواهند آورد/ درباره‌ی اینکه می‌گویند تصوّف از مسیحیت گرفته شده است. ۳۸.....

در مورد جواب نامه‌ها/ در مورد پند/صالح به عنوان خلاصه‌ی بعضی از آیات قرآن و دستورالعمل و دستورالفکر همیشگی/ در مورد تحمّل بحران‌ها، بحران اقتصادی، بحران سیاسی، بحران اخلاقی/ جلوی بحران، جلوی موج محکم و با مشت گره کرده بایستید/ درباره‌ی مشکل بیکاری/ خست در مال امانت به کار ببرید/ جامعه را تحمّل کنیم و با این تحمّل درصد

اصلاحش باشیم. ۴۱.....

در مورد اثرِ اجازه و داستان آقای حاج شیخ عبدالله حایری و نهایت احترام ایشان به کسی که اجازه‌ی اخذ وجوهات داشت/ درباره‌ی اثر در اجازه، اثر در معنایی است که موج را ایجاد کرده، داستان آقای نورعلیشاه و اجازه به شخصی که سمّ گزیدگی را خارج می‌کرد/ اثر در روحی که در این شخص دیده شده است، داستان مرتاض هندی و توقف ترن/ مرتاضین به یک درجاتی با زحمات فراوانی می‌رسند ولی الهی نیست به این معنی که در

راه خداوند نیستند. ۴۸.....

فهرست جزوات قبل..... ۵۲.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می‌نویسد یا مطلبی می‌گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی‌رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی‌توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می‌شود و منتشر می‌گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده‌ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته‌ام جواب ندادید. آخر می‌گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح‌علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه‌ای که آنها سلام می‌رسانند، التماس دعا می‌گویند، همان لحظه، دعا و خواسته‌شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می‌رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می‌شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخوایم و با هم صحبت کنیم، نمی‌شود این کار را کرد، نمی‌رسیم.

بنابراین درباره‌ی سؤال که در ذهنتان پیدا می‌شود، حتماً جواب داده‌ام. این جزوه‌هایی هم که درمی‌آید، پرسید که چه موقعی جواب داده‌ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و پرسید. مثلاً می‌نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

خیلی‌ها گوششان سنگین است ولی مع‌ذلک گوششان خیلی شنواتر از همه‌ی گوش‌هاست، نه این گوش، آن گوش که باید بشنود. یا چشم، آن چشمی که آنها دارند روشن‌تر و بیناتر از هزار چشم دیگر است وقتی این آیه آمد: **وَوَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ**^۲، می‌گویند علی از پیغمبر درخواست کرد: دعا کن که خداوند، از آن گوش‌های شنوا به من بدهد. حضرت هم دعا کرد و به قول علی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** این دعا قبول شد و من کاملاً به همه‌ی مسائل شنوا بودم و حتی جزئی‌ترین مطالبی را فراموش نمی‌کردم، **وَوَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ**. حالا ان شاء الله ما هم همه‌مان همینطور باشیم، محتاج به بلندگو نیست.

در مورد عالم صغیر و عالم کبیر، آنچه در عالم صغیر هست در عالم کبیر هم هست و عالم صغیر نمونه‌ای از آن است. بنابراین می‌بینیم در عالم کبیر هیچ واقع‌ای، هیچ مطلبی نیست که به وجود بیاید و بعد فراموش بشود. در عالم صغیر هم بدون اینکه ما خودمان بدانیم، هیچیک از کارهایمان، حرف‌هایمان، افکارمان از بین نمی‌رود، بی‌اثر نمی‌شود. این قاعده را ما خودمان درک می‌کنیم، بعد آقایان روانکاوان دنبالش می‌روند و آنها به اصطلاح همین قاعده را در عالم کشف می‌کنند و می‌گویند هیچ چیزی از بین نمی‌رود، هیچ خاطره‌ای

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره حاقه، آیه ۱۲.

نابود نمی‌شود. نوشته‌اند، اگر یک ذره کار خوب داشته باشید و این در زیر یک سنگ سیاهی در ته دریای عمیقی باشد، خداوند موقع حساب، آن را می‌آورد حساب می‌کند. لازم نیست خداوند بیاورد، همه چیز در اختیار خداوند است، هیچ چیزی فراموش نمی‌شود و هر چیزی اثر خودش را دارد.

خداوند از اینکه گفته است: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*^۱، جانشین در روی زمین برای خودم مقرر می‌کنم و بعد انسان را که آفرید، گفت: این خلیفه‌ی الهی است. پس یک مقداری از آن قدرت‌های الهی، از آن حالات الهی که ما گفتیم و می‌دانیم، به این انسان می‌دهد. این است که انسان خودش هم می‌تواند تمام آنچه کرده، از زیر سنگ سیاه درآورد و مورد قضاوت خودش قرار بدهد. البته فراموشی مصلحتی دارند که یک کارهایی را خودش می‌خواهد فراموش کند و آن کارهای بدش است. یک وقتی آن کارهایی را که در این دنیا می‌کند، بد نمی‌داند ولی اگر بد بدانند، دلش می‌خواهد فراموش کند. اما کارهای خوبش را سعی می‌کند نگه‌دارد و مرتب به رخ خودش می‌کشد.

یکی از این چیزهایی که برای ما می‌ماند و باید رعایت کنیم مسأله‌ی تولید نسل است و تربیت نسل جدید. یعنی هر کسی، هر خانواده‌ای وظیفه دارد، موظف است که به تربیت فرزندانش، به نسل

بعدی که جانشین او خواهند شد، توجّه کند. به این جهت خیلی از همسرها، زوجینی که با هم اختلاف دارند، به خاطر فرزندانشان آن اختلاف را رفع کردند و باید بکنند. برای اینکه این در روحیه‌ی آن فرزند اثر می‌کند و هیچوقت از بین نمی‌رود. بسیاری از بیماری‌های روانی، اینطوری ایجاد می‌شوند. بنابراین ما فرض می‌کنیم که این موجودات و به‌خصوص انسان، مثل یک زنجیری است که حلقه‌های مختلفش همینطور به هم وصل است، زنجیر را دیدید حلقه حلقه است، به یکدیگر وصل است. در این زنجیر ما یک حلقه هستیم، نسل‌های بعدی هم هر کدام یک حلقه هستند. ما دو وظیفه داریم، یکی وظیفه‌ی اینکه خودمان را حفظ کنیم، یکی وظیفه‌ی اینکه به نسل بعدی برسیم و این تربیت فرزندان است، ان‌شاءالله خداوند به همه این توفیق را بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

اگر ما به گردش روزگار و وقایع خیلی ساده‌ای که برای همه اتفاق می‌افتد، نگاه کنیم و دقت کنیم، از همان‌ها باید پند بگیریم. به قول آن شاعر ایرانی قدیم می‌گوید:

زمانه پندی آزاده‌وار داد مرا

زمانه را چو نکو بنگری همه پند است

حالا این پند در همه‌ی چیزها هست، در گوش هم همینطور. در سوره‌ی حاقه، الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ^۲، می‌فرماید: وَتَعِيهَا أُنْ وَاِئِيَّةُ^۳، این حرف‌ها را فقط گوش شنوا درک می‌کند و درمی‌یابد. کما اینکه گوش شنوا ممکن است در امور خوب باشد، در امور بد باشد، در امور معمولی باشد. شما در یک جمعی هستید، سر و صدا و های و هوی و جار و جنجال هست ولی با یکی حرف می‌زنید، همه‌ی حرف‌های او را می‌شنوید ولی این همه جار و جنجال دور و بر را نمی‌شنوید. این گوش شما یک بررسی می‌کند. این مسأله یک قدری به اراده‌ی خود شخص بستگی دارد که چه مطالبی را بخواهید بشنوید. وقتی فرض بفرمایید در اینطور مجلسی می‌آیید، علامت اینکه به اینطور مجالس علاقه‌مند هستید این است که حرفی که مال مجلس است را می‌شنوید ولی جار

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۷ ه. ش.

۲. سوره حاقه، آیات ۲-۱.

۳. سوره حاقه، آیه ۱۲.

و جنجالی که آن‌های دیگر دارند را نمی‌شنوید. کمااینکه من امروز اوّل که آمدم سر و صدا نبود، تعجّب کردم، گفتم گوش من سنگین شده که خدای نکرده نمی‌شنوم یا اینکه توجّه شما بیشتر شده، خودتان بگویید! بنابراین دقّت و حواستان در تمام کارها باشد.

نتایجی از درویشی و اجرای دستورات آن می‌گیریم. کمااینکه یکی نامه‌ای نوشته بود به من که من دو سال است درویش شدم و تا حالا هیچ فرقی نکردم. بعد نوشته: گرفتاری‌های زندگی موجب شد که آن دستورات را عملی نکردم. حالا کار نکرده، مزد می‌طلبی؟! اراده هم ممکن است اراده‌ی صرفِ انسانی باشد یا از اراده‌ی الهی سرچشمه بگیرد. بنابراین، این را توصیه می‌کنم که اوّلاً در همه‌ی کارها و امور دقّت داشته باشید و بعد هم گوش شنوا داشته باشید. اگر هم این گوش ظاهری شما اینطوری شد، گوش باطنی شما فرقی نمی‌کند، باید بهتر بشود یعنی جبران ناشنوایی بشود. ان‌شاءالله این صحبت من و توصیه‌ی من به دل‌تان گوارا باشد و بنشینند. «سخن چو از دل خیزد، به دل بگیرد جای». ان‌شاءالله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

ما معمولاً دعاها را چون مفصل است یا این اوراد معمولی را مثل شاگردِ مدرسه می‌خوانیم که می‌خواهد یک شعری را حفظ کند به معلم پس بدهد، توجه به معنا نمی‌کنیم. البته بعد شاید معنایش را بفهمیم ولی همان اول، نظر به معنای آن نداشتیم، نظر به این بود که حفظش کنیم.

اما ذکر و فکر، در واقع می‌خواهد این نقیصه را جبران کند. ما خودمان همیشه می‌گوییم که وقتی قرآن و دعا می‌خوانید و یا نماز می‌خوانید، توجه به معنا هم بکنید که چه دارید می‌گویید؟ جبران این را می‌کند. بنابراین ذکر را نباید مثل نقل و نبات همینطوری بخورید. هر ذکری که می‌گویید یک کلاس درس است، یک کتاب درس است، در آن دقت کنید. به این طریق اگر باشد، از هر ذکری، هر بار که می‌گویید، به یک معنای جدید توجه می‌کنید.

قرآن خواندن هم همینطور است. من خودم هر دور قرآن که خواندم، یک نکات جالب تازه‌ای را استنباط کردم. قرآن را هم ذکر می‌گویند. خود قرآن گفته: هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ.^۲ ما هم وقتی ذکر می‌گوییم، باید همینطور باشد، نه اینکه همینطوری پشت سر هم بگویید، به ذکر توجه کنید و به فکر که روان تربیت می‌شود یعنی آن قوای تخیل در

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۸ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره انبیاء، آیه ۵۰.

اختیار قرار می‌گیرد. خداوند که بشر را آفریده، عقل یعنی عقلِ عرفانی یا عقلِ شرعی، نه عقلِ معاویه‌ای، عقلِ علوی‌وار، بذرش را در این بشر کاشته و تمام قوا را، قوای این موجودی که آفریده، مقرر کرده است که اگر بخواهند به هدف برسند، باید در اختیار و مطیع این عقل باشند، یعنی مطیع این ذکر باشند. ذکر باید بر همه چیز مسلط باشد، حتی بر خود انسان مسلط باشد.

هر شخص عادی، به اصطلاح روانشناسان امروز، یک ناخودآگاه دارد. یک چیزهایی، یک محتویاتی در ذهنش هست که حتی خودش هم از آنها خبر ندارد و اینها همیشه او را هدایت می‌کنند آن هدایت هم همیشه نادرست نیست، درست است چون خدا آفریده. ولی ما می‌خواهیم که تمام قوا، در اختیار آن عقل باشند یعنی در اختیار معنای ذکر باشند و نه عبارت. فرض کنید ما می‌گوییم الله، صد بار بگوییم الله، آن کسی که این زبان را نمی‌فهمد، فرض کنید از گوشه‌های آفریقا، اصلاً نمی‌فهمد این چیست؟ معنایش مورد توجه ماست. اگر به این معنا توجه کنیم، مجال دخالتِ سایر امیال، سایر خواسته‌هایی که در ذهن ما هست و خودمان هم حتی از آن خبر نداریم، پیدا نمی‌شود و تحت سیطره درمی‌آیند. تمام قوایی که در انسان آفریده شده، خداوند آفریده و چون آفریده، مسلماً لازم هستند. هیچیک از نیروها و خصوصیاتِ که در انسان هست، نمی‌تواند حذف کند. میل به دنیا،

علاقه‌مندی به غذا، به لباس، اینها در یک حدی لازم است. خدا خودش هم می‌فرماید: **وَآتَاكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ**، هر چیزی را که خواستید، از آن به شما دادیم. یعنی خواسته‌ی ما باید طوری باشد که همان‌هایی که خدا داده، همان‌ها را بخواهیم. تمام خواسته‌های دیگر را هم فراموش کنیم تا کم‌کم این ذکر جای آنها را بگیرد.

اگر این ذکر را به این طریق گفتیم و آن تمرکز ایجاد شد، هر حالی که بر انسان عارض می‌شود، یکی از مراحل سلوک است. البته مراحل سلوک که می‌گوییم نه اینکه مثلاً یکی بگوید: دلم می‌خواهد فلان ماشین را داشته باشم، پول ندارم، برود بدزد. نه! آن امیالی که صحیح است و در ما ایجاد می‌شود، اشکال ندارد.

این است که تعادل بین این قوا، بین دنیا و آخرت، لفظ و معنا برای انسان واجب و از وظایف اولیه‌ی انسان است. شما معنای نماز را می‌دانید، می‌توانید فرض کنید در مورد معنای نماز یک ساعت حرف بزنید ولی حق ندارید به‌جای نماز خواندن، معنای آن را بخوانید. نماز را باید با همان شکل بخوانید، با همان عبارات بخوانید و به معنا توجه کنید. در این صورت، از هیچ چیزی هم باک نداشته باشید، از شیاطین جنّ و انس یعنی شیاطینی که دیده می‌شود و دیده نمی‌شود، باک نداشته باشید. شیطان و شیاطین هم، انسان را رها نمی‌کنند، همیشه

هم هست. باید منتظر آنها هم باشید یعنی منتظر وسوسه‌ها باشید. خودتان این فکر را، چه آنوقت، چه قبل و بعد بکنید، بر خودتان مسلط می‌شوید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

ما یک دستوری داریم که سر هر کس که امانت به ما داده شد، به کس دیگر ندهیم (هر امانتی را). خداوند توصیه می‌کند که تُوَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا^۲، امانت را به اهلش بسپارید.

یک چیز دیگری داریم می‌فرماید که ملاقات‌ها و دیدارها، اسرار طرفین است. من می‌خواهم کسی را ببینم، می‌روم او را ببینم، حالا این را در بوق و کرنا بگذارند و هزار زائده برایش درست کنند، این غلط است.

غیبت هم نظیر همین است. وقتی یکی به شما اعتماد کرد، پیش شما آمد مثلاً خواست یک کارهای خلافی بکند، شما به خودش حق دارید که توصیه کنید: نکن! ولی بعد اگر کرد، دیگر نمی‌توانید این را بروید در بوق و کرنا بگویید که این چنین است. اِلَّا اینکه به مؤمنین دیگر ضرر بزند. مثلاً از یک بقالی یک خوراکی می‌خرید بعد می‌بینید که این خوراکی آلوده است. نه همینطور به خیال خودتان و بگویید که چون این آدم بی‌اعتقادی است، نه! شیر خریده‌اید بعد می‌بینید که این شخص یک ظرف آب قاطی شیر کرده، خودتان به چشم خودتان دیده‌اید. اینجا هم تا خودتان به چشم خودتان نبینید، نمی‌شود باور کرد. یک قاعده‌ی دیگر اینجا به کمک می‌آید، قاعده این است که می‌گوید:

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۸ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره نساء، آیه ۵۸.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا، چیزی که به آن علم ندارید (علمی هم که در قرآن می‌گوید یعنی علم قطعی) پیروی نکن، برای اینکه چشم و گوش و قلب، جداگانه، غیر از خود وجودت که مسئول است، اینها هم نزد خدا مسئول هستند. بنابراین اگر دیدید آن بقال مثلاً آب در شیر می‌ریزد، خودتان به چشم خودتان دیدید، بر شما یقین است که این بقال آدم متقلبی است، آنوقت می‌توانید (نه همینطوری اعلام بزنید در روزنامه، نه!) به همسایه‌تان، رفیقتان می‌خواهد برود شیر بخرد که می‌گوید می‌خواهم بروم از این بقالی شیر بخرم، اینجا می‌توانید بگویید: از این بقالی شیر نخر، این آدم متقلبی است، شیرش آب دارد. اینجا، چون مصالح واقعی یک مؤمن دیگر در کار است می‌توانید بگویید ولی همین دیگر، بعد نه. غیبت هم از آن چیزهایی است که تقریباً در قرآن هم یکی دو بار ذکر شده است که مثل نقل و نبات غیبت می‌کنند. نقل و نبات می‌خورند این هم همینطور، نه! غیبت خیلی مجازات سنگینی دارد. قاعداً ما نمی‌توانیم برای همه‌ی احکام دلیل بیاوریم، مگر اینطور دلیل برای این چیزها که روانشناسی هم کار می‌کند و دلیل را می‌آورد. در کار خدا نمی‌توانیم برای خدا دلیل بیاوریم، برای اینکه خداوند می‌خواهد هر انسانی خودش فکر کند، تصمیم بگیرد، نتیجه‌گیری کند که این کار

خوب است یا بد؟ بطور کلی به حرف دیگران گوش ندهد، یک حرفی زده می‌شود می‌خواهد ببیند که این را می‌تواند به جاهایی بگوید یا نه؟ خودش فکر کند. آنوقت آن قاعده‌ی دیگر، اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ، باید به دنبال علم و دانش بروید، می‌توانید تحقیق کنید که چه کارهایی صحیح است، چه کارهایی نه. برای اینکه خداوند می‌خواهد اجتماع بشری، بشرها با هم خوب باشند یعنی از هیچ بشری نمی‌شود توقع داشت که معصوم باشد و هیچ خطا و گناهی نداشته باشد، ما می‌گوییم چهارده معصوم، یعنی بعد از آن چهارده نفر، دیگر معصومی نیست، هیچکس. ممکن است خیلی انسان‌ها خوب باشند، نود و نه صفتِ خوب را داشته باشد یک صفت را خدا به آنها نمی‌دهد که معصوم بشوند، یک صفت نقص دارند، هیچکس معصوم نیست، بنابراین فکر کنید همانطوری که خودتان معصوم نیستید، با آن کسی هم که حرف می‌زنید، با آن کسی هم که زندگی می‌کنید، او هم معصوم نیست. همانطوری که از خدا می‌خواهید ستار العیوب باشد، ارحم الراحمین باشد، شما هم نسبت به دیگران همینطور باشید.

در علم حقوق هم بعضی از این چیزها وارد شده که حالا مثال‌هایش را برای خودم می‌دانم ولی گفتنش حُسنی ندارد، لزومی ندارد. بنابراین، تا بتوانید غیبت نکنید. آنوقت‌ها یادم می‌آید در یک جمعی مثلاً بودیم صحبت‌های جدی، معنوی می‌شد، بعد مثلاً یکی

می‌گفت: آقا! از این حرف‌ها خسته شدم، بیاید یک خرده غیبت کنیم. غیبت شده نقل و نباتِ مردم و این صحیح نیست، به اساسِ جامعه لطمه می‌زند.

فرض کنید که هر دولتی، هر حکومتی یک جاسوس‌هایی برای خودش تهیه می‌کند به آن جاسوس اجازه می‌دهد، او هم در حدودِ اخلاقی، به‌عنوان مأمور می‌رود، در واقع غیبت نمی‌کند، تحقیقی می‌کند، می‌آید به خودِ کسی که مافوقش است گزارش می‌دهد. حالا از این چیزها بگذریم. در خودِ تاریخ اسلام هم نگاه کنیم، فرض کنید در جنگِ صفین بین علی علیه السلام و معاویه، یکی از بزرگان که حاکم مصر بود و به مصر هم خیلی توجه داشتند برای اینکه گاهی از آن سر و صدا بلند می‌شد. این از خاصان و دوستان علی علیه السلام بود، مردم را برای اینکه آرام کند، همیشه صحبت می‌کرد، صحبت‌هایش یک خرده نرم بود. از همین نرمی برای جهل مردم استفاده کردند، معاویه شایع کرد که این دوستِ علی نیست، این از رفقای من است، به خاطر من دارد جاسوسی می‌کند. این شایعه و این غیبت را در بین قشون انداخت. آن حاکم قهر کرد و از مصر بیرون آمد و رفت مکه مقیم شد، ده، بیست سال در مکه بود. بعد خدمت علی علیه السلام آمد و گفت من این مدت نبودم. غیبت اگر رسم بشود خیلی به جامعه لطمه می‌زند. یک جهتِ عمده‌ای هم که در مجالس فقری گفتیم هیچ صحبتی جز صحبت فقری نشود، برای

همین است که کنترل کردنش برای خودِ شخص هم مشکل است که «این حرف را بزنم یا نه؟» هیچ حرفی نزنند بهتر است، ساکت باشد و گوش بدهد.

یا گفتیم دخالتِ در سیاست نمی‌کنیم، برای اینکه می‌بینید در دنیا، سیاست جای دروغ، غیبت، حقه‌بازی و امثال اینهاست. در این سیاست، ما دخالت نمی‌کنیم. این مثال را برای خیلی‌ها زدم، *تابغه علم و عرفان* از نامه‌های آقای سلطان‌علیشاه را بخوانید. در یک نامه فرموده‌اند که ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم، ما یک دهاتی هستیم و زراعت می‌کنیم ولی بعد که اختلافِ بین محمدعلی‌شاه و مجلس شده بود و مردم ناراحت بودند، در نامه‌ی دیگری به مرحوم اعتماد نوشته بودند به اعلی‌حضرت توصیه کنید، توجه کنند، امروز مصلحت جامعه، مصلحت مسلمانان این نیست که با مجلس مخالفت کنند. این بالاترین سطح سیاست است که دخالت کردند ولی همینقدر. دیگر البته او تا مدتی گوش داد، به تأخیر افتاد. ولی بعد کارش را کرد و نتیجه‌اش را دید.

به هرجهت چون راجع به غیبت سؤالی شده بود من این مطلب را گفتم.



یکی شرح حال زنبور عسل را داده، بعد می‌گوید آن عسلی که

می‌دهد شفا برای مردم است. البتّه زنبور شافی نیست که بروید از او شفا بخواهید. زنبور این را درست می‌کند، خدا به شما نشان می‌دهد که شفای من در همه جا هست یعنی شفا مال خودش است. دوا مال دکتر و داروخانه است، شفا هم مال خدا. ان شاءالله خداوند شفا بدهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

ما می‌دانیم که روح در بدن و بدن در روح خیلی مؤثر است، حالا روح را بعضی‌ها معتقدند بعضی‌ها معتقد نیستند، آن بحث دیگری است. به هر جهت یک چیزی غیر از جسم است که در ما مؤثر است. بنابراین، فکر خیلی در شخص مؤثر است. مسلماً افکار مادر در تمام دوران بارداری، در کودک خیلی مؤثر است. همچنین افکار پدر در زمان ایجاد نطفه، آن افکار در خصوصیات کودک مسلماً مؤثر است و در طی تاریخ هم مردم هر سؤالی داشتند، از آن متخصصی که دسترسی داشتند می‌پرسیدند. سؤال طبّی را از طبیب می‌پرسیدند، آنوقت‌ها حکیم می‌گفتند. اگر غیر از این بود از روحانی محل می‌پرسیدند. الان هم همینطوری است در دهات از روحانی می‌پرسند که روحانی غالباً به دکتر ارجاع می‌دهد ولی خودش هم ناچار است یک کلمه‌ی مختصری بگوید. ادامه و استمرار این وضعیت موجب شده که آقایان علما و فقها فکر کنند و یک جواب‌ها و دستوراتی بگویند. بسیاری از دستوراتی که به اسم مستحب یا مکروه و امثال اینها ذکر شده، این آقایان خودشان برحسب استنباطی که از احکام شرعی داشتند، مقرر کردند، درست هم هست. در همین زمینه کتاب‌های فقهی را ببینید، به خصوص حلیة‌المتّقین که همه هم به حق بعضی جاهایش را تخطئه می‌کنیم،

۱. عصر شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۸ ه. ش. (جلسه پزشکان)

نوشته که مثلاً پدر و مادر باید چطوری باشند؟ باید پاک باشند، طهارت شرعی داشته باشند و امثال اینها. این دستورات، دستورات طبّی است منتها چون به طبیب دسترسی نداشته و خود طبیب هم نمی‌تواند، آزمایشگاهی چیزی هم که نبود، نمی‌شود با نوع بشر تجربه کرد همانطوری که با موش تجربه می‌کنند و آزمایش می‌کنند. این است که غالب اینها درست است. عدم رعایت اینها، مسلماً یک نتیجه‌هایی دارد.

اما یک چنین بشری به دنیا می‌آید، آیا کسی حق دارد او را از بین ببرد؟ یک عده‌ای این جواب را روی فکر می‌دانستند می‌گفتند: بله، حق دارد. بر این مبنا، این فکر ادامه پیدا کرده تا جایی که مکتب نازیسم، مکتب آلمان سابق معتقد به نژاد شد و غیرنژاد خودش را از بین می‌برد. یهودی‌ها را مخالفت می‌کرد برای اینکه آنجا اصلاً صحبت دین و اینها نبود ولی باید گفت ایجاد این چنین طفلی را خداوند به دو نفر، یک زن و یک مرد که همسر هستند، سپرده ولی از بین بردن جان او را به اینها نسپرده است. به قول مثنوی البتّه می‌شود شعر را در اینجا هم به کار برد:

آنکه جان بدهد اگر بکشد رواست

نایب است و دست او دست خداست

چند وقت پیش به‌عنوان عضو دادگاه جنایی منصوب شدم، یک عضو پنج نفری بود. اوّل به حضرت صالح‌علیشاه عرض کردم که

چه کار کنم؟ فرمودند تا می‌توانی حکم اعدام نده و من حکم اعدام ندادم. پنج سال در این سمت بودم، یک حکم اعدام دادم، آن هم به این جهت است. بعد حضرت صالح علیشاه گفتند در این موارد، مشورت کن. گفتم که دستم به شما نمی‌رسد، من در تهران هستم. فرمودند با یکی از آقایانی که اسم بردند و موافقت کردند، با او مشورت کن. در آن یک مورد اعدامی که من حکم دادم، با آن آقا مشورت کردم، گفت باید اعدام بشود.

به هر جهت نوزادی که با عوارض غیرطبیعی به دنیا آمده، به پدر و مادرش اجازه نمی‌دهد که او را بکشند. خداوند هم این پدر و مادر را وسیله‌ای قرار داده که کسی بیاید، یک مشکلاتی داشته باشد و بشر برای رفع مشکلات این کوشش کند و به این طریق جلو برود. یعنی در واقع چنین نوزادی خودبه‌خود فضای پیشرفت علم را می‌گیرد ولی وزر و وبال و گناه و ناراحتیش برای پدر و مادر هست، آن هم نه در تولدش، در اثر عدم رعایت آن دستوراتی که باید مراقبت می‌کردند. حالا آن دستورات را در کتب فقهی نوشتند، در مجمع‌السعادات آقای سلطان علیشاه هم یک قسمتی را نوشته‌اند.

چون حالا همه‌ی مسائل، سؤالات و جواب‌ها، همه سیاسی شده، از لحاظ سیاسی یک حرفی می‌زنند، آن حرف را قبول نکنید یعنی خودتان فکر کنید اگر درست بود قبول کنید. اگر جامعه دقت کند، وقت

داشته باشد، این هم یک وجودی است که آمده، یک مقداری قلمرو حیات و زندگی را دارد، بنابراین قاعدتاً از نظر جامعه‌ای که پولش خرج خودش می‌شود و ثروتمند هم هست، این را باید نگه‌دارند، مؤسساتی باشد که از این نگه‌داری کنند و همیشه این مورد امتحان و آزمایش علما باشد، نه صرفاً برای شفای خودش بلکه برای شفای دیگران ولی متأسفانه بودجه‌ها اینطور نیست.

یکی از تجربیات و خاطرات خودم را خدمتتان بگویم. متهمی را آورده بودند حالا چه بود، محاکمه کردیم. یک قانونی بود در مجلس تصویب شده بود منتها آئین‌نامه‌اش را دولت ننوشته بود. قانون این بود که مسئولیت را نسبی باید لحاظ کرد. یکی صددرصد مسئول کارش است، یکی پنجاه درصد، یکی ده درصد و البته باید مؤسساتی تأسیس بشود که اینطور اشخاص را نگه‌دارند. ولی نه چنین مؤسساتی تشکیل شده بود و نه بودجه‌ای بود. مع‌ذک این متهم را آورده بودند، اکثریت دادگاه گفتند که چون دولت چنین مؤسساتی تشکیل نداده و وجود ندارد، این شخص را باید اعدام کرد. نظر اقلیت که دو نفر بودند، من و یکی دیگر، این بود که دولت، حکومت، در وظیفه‌اش کوتاهی کرده است. موظف بوده در چهار، پنج سال پیش، یک چنین مؤسساتی تشکیل بدهد، نداده. نباید این متهم کوتاهی دولت را تحمل کند. چون دولت کوتاهی کرده، این را محکوم به اعدام کنیم؟! نه! این باید مثلاً

به حبس ابد محکوم شود. البتّه قبل از اینکه رأی بدهند، فکر می‌کنم مَتَّهَم مُرد. به نظر من هم اینطور بیماران و رسیدگی‌ها موجب پیشرفت علم هم می‌شود یعنی فقط هدف بهبود و سلامت این بیمار نباید باشد، بهبود و سلامت این بیمار و تمام بیمارانی که از این قبیل هستند یا خواهند بود، این است که به نظر من باید تا آخرین لحظه او را نگاه داریم.

در این قضیه تکلیف و وظیفه‌ی والدین چنین کودکی و پزشک است که به کودک رسیدگی کنند، پزشک که کار پزشکی خود را می‌کند ولی پزشک، مسئول جان همین یک نفری است که به او سپرده شده. البتّه به‌عنوان یک انسان در جامعه، مسئول پیشرفت علم هم هست، به جای خود. اما این بر عهده‌ی جامعه است. وقتی بگویند پزشک اجازه‌ی سقط جنین داده یعنی به پدر و مادر اجازه می‌دهند. حالا در احکام فقهی هست که اگر کسی باعث سقط جنین شده باشد، دیه دارد بنابراین در نظر شرع یک نوع جرم است که دیه دارد منتها تا وقتی که وجود مستقل پیدا نکرده (به‌نظرم چهار ماه است) در آن صورت، جرمش مختصرتر است ولی اگر وضعیت کامل پیدا کرده بود، مثل قتل حساب کردند یعنی در آن صورت نباید سقط جنین کنند. در اینجا این بحث پیش می‌آید که اگر مادر بداند که این کار را نکند، خودش هم تلف می‌شود یعنی در واقع جنگِ حیات است بین مادر و جنین. مادر می‌خواهد زنده باشد، اختیارش هم دست اوست. آن کودک بی‌دفاع

است، آن جنین هیچ چیز ندارد و دشمنش هم همین مادرش است که می‌خواهد این نباشد. در این صورت بستگی به نیت و وجدان خود مادر دارد حتی اگر حکومت اجازه می‌دهد، خودش باید بکند یعنی بگوید چون این مضر خواهد بود، مادر هم از بین می‌رود.

یک پرونده‌ای بود نه در ایران، در خارج بود، یک کشتی شکسته بود، دو نفر روی تخته چوبی یا روی یک قایقی نشسته بودند، قایق سنگین می‌شد، تاب تحمل دو نفر را نداشت، یکی از اینها که پر زورتر بود آن رفیقش را گرفت و در دریا انداخت که خودش نجات پیدا کند یعنی برای نجات خودش مرتکب یک قتل شد. او را از این لحاظ تبرئه کردند و خیلی هم بحث شد که گفتند به هر جهت، این جان خودش را دوست دارد و مسلماً او را از جان دیگری دوست‌تر دارد. البته این مظهر روحیه‌ی شخص است، در نظر ما شاید اینطور نباشد ولی به هر جهت خلاف نیست که جنین را از بین ببرند که خود مادر سالم باشد ولی با بحث اینکه اگر این کار را نکنند، جان مادر در خطر است. در این صورت شاید مجاز باشد.

یک قاعده‌ی کلی که در طب هم مورد عمل می‌تواند باشد، در حقوق هم هست و آن اینکه تقریباً غالب همه‌ی جوامع، خودکشی را مذموم می‌دانند و حتی بعضی نظام‌ها، من جمله نظام حقوقی ایران، خودکشی را جایز نمی‌دانند. برای کسی که خودکشی کند اگر خوب

بشود، بعد دچار دادگاه‌ها می‌شود. این نشان می‌دهد که انسان وقتی به دنیا آمد تا وقتی که اراده ندارد که هیچی، بچه‌ی شش، هفت ساله، ممکن است نفهمد که به برق دست بزند، کشته می‌شود ولی وقتی فهمید چه چیزهایی کشنده است، اگر اقدام کند، صحیح نیست، مجرم است. برای اینکه از آنوقت، جانش متعلق به خودش نیست، جانش متعلق به جامعه است. همین حرف را هم می‌شود زد در این مواردی که می‌گوییم چرا مقنن یک عده‌ای که هیچ تخصصی، اطلاعی ندارند، به خودشان اجازه می‌دهند در روابط ازدواج و زوجین دخالت کنند که یک امر فردی است. جهت این است که نوزادی، فرزندی که به دنیا می‌آید، عضو این جامعه است، جامعه باید بداند، کنترل کند که چه کسی می‌خواهد بیاید عضو جامعه بشود که بعد بزرگ بشود. اینهاست که تمام نظام‌های دنیا، دخالت مقنن را در این مسائل جایز می‌دانند. مقررات ازدواج تعیین می‌کند برای اینکه نسل سالمی به جامعه بیاید. دیگر برای اینکه وقتی آمد، جانش متعلق به خودش هم نیست. این در طب خیلی بحث دارد، در علم حقوق هم همینطور. کما اینکه می‌گوید اگر کسی خودش از دیگری خواهش کرد: من را بکش، اسلحه به دستش داد و گفت: من را بکش. حالا بحث در این است که بکند یا نکند؟ در هر صورت، آن شخص چقدر مسئول است؟ این شخص چقدر مسئول است؟ اینها جداگانه است ولی این هیچ اثر ندارد. برای اینکه آن کسی

که جانش را مثلاً به دیگری می‌بخشد، باید مالک آن چیز باشد، تو مالک جان خودت نیستی، عضو جامعه‌ای، تعلق به جامعه داری. این قسمت را باید دقت کرد. این بحث اجتماعی است که برای جلوگیری از این خطرات چه باید کرد؟ این به عهده‌ی دستگاه‌های حکومتی و نظام است. البته متخصصین باید همیشه اظهار نظر بکنند.

می‌گویند از یک سربازی (تمثیل است به اصطلاح)، پرسیدند چرا تیراندازی نکردی؟ او یک خرده فکر کرد و گفت به هزار و یک دلیل، یکی اینکه گلوله نداشتم. طرف گفت: همین یک دلیل بس است. آخر آن دکتری هم که می‌خواهد کار کند، خیلی صرفه‌جو هم که باشد، نان خالی که باید بخورد، یک چایی که باید بخورد، هزینه‌ی اینها را دارد. البته هر چه هزینه‌های اضافی و الکی زیاد بشود، از این هزینه‌ها کم می‌شود. تمام مقررات باید در زمینه‌ی همین بحث‌هایی که کردیم، متمرکز بشود. بهداشت زن و مرد دقیقاً رعایت بشود. وسایل ازدواج و همه‌ی کارها باید فراهم بشود که یک چنین مشکلاتی پیش نیاید، ان شاء الله.

در مورد مرگ مغزی که سؤال شده، درست نمی‌فهمم یعنی چه؟ فقط همینقدر می‌دانم که مثلاً شخص در حال کُما می‌رود. البته وقتی ما می‌گوییم انسان مالک روح خودش نیست، خودش نمی‌تواند از بین برود، به طریق اولی مالک جسم خودش هم نیست. تعلیمات

اخلاقی و آنچه خدا مقرر داشته، چون جنبه‌ی روحی، روانی دارد و آن مقدم بر بدن است، برای تأمین یک اهداف عالی‌ی روانی، می‌تواند آن را از بین ببرد، مثل شهادت. آخر کسی که به جنگ می‌رود با آن کسی که خودکشی می‌کند، فرقی چیست؟ آن خودکشی را ما می‌گوییم جرم است، شهادت را می‌گوییم نه، جرم نیست. فرقی در نیت آن شخص است که آن هدف روانی که دارد بالاتر از هدف جسمانی یعنی حفظ خودش است. چون حفظ خودش یک وظیفه است، از این وظیفه بالاتر می‌داند. این است که اینجا فرق بین خودکشی و شهادت روی همین نظر مطرح می‌شود. البته اینکه متداول شده می‌گویند «شهادت طلب»، می‌گوید: «ان شاء الله شهید می‌شوم»، این غلط است. در جنگ، قشونی که به جنگ می‌رود، هدف اولیه‌اش باید پیروزی باشد. موفق بشود یعنی زنده باشد، موفق بشود و برگردد ولی برای آرامش او می‌گوید اگر در این جریان کشته شدی آن شهادت است، نمی‌گوید هدف کشته شدن باشد، هدف پیروزی باشد. نشدی، خدا یا پیروزی به تو می‌دهد یا شهادت. آنوقت شهادت حقش است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یکی از آیات خیلی مشکل و در واقع مبهم قرآن، این است که می‌فرماید: **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا^۲**، امانت را بر آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه و دریا عرضه کردیم، ایا کردند، خودداری کردند از اینکه آن را بگیرند، حمل کنند و به مقصد برسانند. بر انسان عرضه کردیم، قبول کرد. چرا حالا قبول نکردند؟ ترسیدند، نگران شدند. یعنی نگران اینکه نتوانند به مقصد برسانند یا نتوانند امانت‌داری کنند ولی انسان قبول کرده است. دنباله‌اش می‌گوید: **إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا**، حالا این امانت چه بود، نمی‌دانیم. ولی بعضی وعظا، به نقل از کتاب‌ها اینطور حل کرده‌اند که این امانت مثلاً عصای موسی بود، انگشتر سلیمان بود، البته نگفتند این بود. چون گفتند امانت ولایت را به بعدی سپرد. در مورد صحرای کربلا می‌گویند: آمد به خیمه سپرد. یک‌طوری می‌گویند مثل اینکه امانت، یک چیزی در جیبشان بود و یک صندوقچه آوردند دادند و حال آنکه انگشتری نبود.

امانت، در اینجا که این عبارت را گفته‌اند، منظور آن جنبه‌ی ولایت است. یعنی آن جنبه‌ای که عصای موسی را دارد که به دریا بزنند خشک می‌شود، به سنگ بزنند آب از آن می‌آید، به هر جا بزنند،

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۱۵ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

۲. سوره احزاب، آیه ۷۲.

هر کاری باشد انجام می‌شود. انگشتر سلیمان بود آخر سلیمان جنّ و اینها را در اختیار داشت، این امانت هم آن چیزی است که جنّ و اینها را در اختیار دارد، اینطوری است. نه اینکه امانت مثل یک چنین چیزی باشد. ولی برای اینکه ما بفهمیم به قولی شیرفهم کنند، به این عنوان گفته‌اند: «امانت». امانت یعنی چیزی که در دست توست، اختیارش را داری ولی مال تو نیست، این امانت است.

قاعدتاً امانتی هم که خدا به بشر و به زمین و آسمان عرضه کرد از همین قبیل بود، فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا، اِبا کردند از اینکه حملش کنند. یعنی همین قدرت را باز خدا به آنها داد که بتوانند یک چیزی که خدا دوست دارد، نکنند، با وجود اینکه می‌خواهند انجام بدهند ولی انجام ندهند، قدرت استنکاف دارند. این حالت در بشر هست. قدرت انتقال دارد، قدرت رد کردن دارد، قدرت قبول هم دارد. وَأَسْفَقَنَ مِنْهَا، و از این کار ترسیدند. این هم در بشر هست که خیلی بشرها بدون ترس یک مسئولیت‌های سنگینی را که از عهده‌شان خارج است قبول می‌کنند، برای اینکه چهار روزی قدرتی داشته باشند، بعد هم نمی‌توانند انجام بدهند. پس این خصوصیتی که در آن استنکاف‌کنندگان وجود دارد، در انسان هم وجود دارد. آنها همه رد کردند، انسان قبول کرد. آنها می‌توانستند قبول کنند، می‌توانستند رد کنند، رد را پذیرفتند. انسان هم می‌توانست قبول کند، می‌توانست رد کند، قبول را انجام داد. قبول

را که انجام داد، خداوند اراده و به اصطلاح یک مقداری اختیار و مسئولیت به او داد. برای اینکه این امانت را حفظ کند (حالا هر چه هست) باید خودش اراده‌ی مستقل داشته باشد که یک کارهایی بکند. اختیاری داشته باشد و بعد هم تشخیص بدهد یعنی آن قوه‌ی عاقله به اصطلاح، تشخیص بدهد که چه کاری خوب است که این امانت را نگه می‌دارد و چه کاری خوب نیست؟ اینها را هم خداوند به این انسان داد. حالا، همان انسانی که می‌توانست قبول کند، می‌توانست رد کند، اگر دید نمی‌تواند انجام بدهد باید رد کند. ما خیلی انسان‌ها را دیدیم که بدون اینکه لیاقتی داشته باشند یا حتی از خودشان بپرسند می‌توانید چنین کاری بکنید؟ می‌گویند نه! ولی مع ذلک قبول می‌کنند این کار را دنبال می‌کنند.

حالا آن امانت چیست؟ در اینکه آن امانت چیست خیلی بحث شده. خیلی حرف‌ها زده شده. مکتب شیعه، می‌گوید آن امانت ولایت علی است. این صحیح است ولی لغت غلطی، نادرستی به جای می‌آورند. اگر ولایت علی بگوییم، این علی در اینجا به معنای خداست. وقتی که علی کودک بود، نوزاد به دنیا آمد، پدر و مادر برایش اسم گذاشته بودند، وقتی کودک را به پیغمبر دادند، فرمود: نه! اسم این را خداوند از اسماء خودش گذاشته: «علی» که یکی از اسماء خداست؛ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ^۱

می‌گوییم. بنابراین وقتی می‌گوییم ولایت الهی، این ولایت منطبق شده بر علی که همان نام را دارد. منظور این علی بود. نه علی‌ای که اوّل یک اسم داشت بعد اسم دیگری، نه! یک علی که علوّ دارد و از او بالاتری نیست، عالی‌تری نیست. یعنی خداوند، فکر توحید، یکتاپرستی، اطاعتِ امر الهی و کسانی که او معین می‌کند، این را خداوند امانت قرار داد. خداوند روز اوّل هم که آدم و حوّا را به این کراهی خاکی فرستاد، توبه‌ی آدم را قبول کرد و بلکه خودش یادش داد که اینطور دعا کن، من قبول می‌کنم. اما شیطان، نه او معذرت‌خواهی کرد و نه خداوند به او این توفیق را داد، حتّی به عکس، در مقام زورآزمایی با خدا درآمد. گفت: بین حالا این را که اینقدر احترام کردی، من چه بلایی به سرش می‌آورم؟! یعنی به اصطلاح زورآزمایی با خداوند.

بعد به اینها گفت، آدم بعد از آنکه خداوند توبه‌اش را قبول کرد (این عبارت را می‌گوییم ان شاء الله حضرت آدم از من بگذرد، خود آدم هم رویش را زیاد کرده بود) گفت: حالا که توبه کردم و قبول کردی، به جای خودمان، به جای اولمان برگردیم. فرمود: نه! باید بروی آنجا. من رشته‌ای می‌فرستم، رشته‌ی هدایت، هر کسی از شما به آن چنگ بزند، پیش من می‌آید. اما شیطان نه، به کلی رفت. این امانت الهی بود یعنی توجّه به من، توجّه به علوّ من، علویّت علی، منتها چون این بحث در اوایل حکومت علی علیه السلام بود، در بین شیعه به اسم آن علی تمام شد،

همینطور هم بود. برای اینکه کسانی که دور و بر علی بودند نجات پیدا کردند آنهایی که نبودند، نجات پیدا نکردند. این است که گفته‌اند آن امانت، ولایت علی بود صحیح است منتها به این معنا و نه آنطوری که آنها می‌گویند.

بعضی‌ها در داخل اسلام و شیعیان، به طرفداران علی، تهمت می‌زنند می‌گویند اینها بُت‌پرست هستند، علی را می‌پرستند. بعضی‌ها که یک‌خرده ملاحظه‌ی ما را می‌کنند و آدم‌های بهتری هستند، می‌گویند: اینها علی را از پیغمبر بالاتر می‌دانند، آنوقت در این ضمن حرف‌های الکی هم می‌گویند. می‌گفتند جبرئیل آمد که وحی بیاورد، اشتباهی پیش علی رفت یا بعضی‌ها می‌گویند که اگر پیغمبر مبعوث نمی‌شد، عُمَر مبعوث می‌شد. ما نباید هیچ چیزی را بت کنیم، تمام پیغمبران قبلی روی خصلتِ بشر که بت‌خواه بود، علاقه‌مند به بت بود ولی چون جامعه‌ی بشر تکامل پیدا کرده بود نمی‌خواست بت درست کند پیغمبر هم أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، این شهادت را برای ما لازم دانست که بگوییم من گواه هستم که محمد بنده‌ی اوست و پیغمبر اوست. در متن قرآن هم می‌گوید: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ، محمد را در این سطح نگه‌داشت، خداوند خیلی به محمد لطف داشت که با وجود این، می‌گویند الان خیلی‌ها علی‌اللهی

هستند ولی نه اینکه واقعاً اینها علی‌اللهی هستند، برای اینکه پیغمبر را از این خطر نجات بدهد، فرمود. این آیه‌ی قرآن هم آمد. بنابراین آن امانت، ولایت محمد است، ولایت علی است و ولایت تمام فرزندان اوست که بعد تعیین کرد. ان شاء الله خداوند ما را هم به این ولایت زنده بدارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

سؤالی رسیده، در آیه‌ی قرآن هست که خدا خطاب به عیسی علیه السلام می‌فرماید: در روز قیامت طوری خواهد بود که همه‌ی مردم به تو ایمان خواهند آورد. معنی ظاهری آن، روشن است یعنی در آن روز کسی با تو دشمن نخواهد بود. اما تفسیرش را اولاً از آنهایی بپرسید که مدّعی هستند که کسی حق ندارد قرآن را تفسیر کند، مگر فقط از من چیزی بشنوید، قبول است، نه! اول از آنها بپرسید تفسیرش را بدانید. در آن زمینه تفاسیر مختلفی کردند که شاید بعضی‌ها خوب باشد، قابل قبول باشد بعضی‌ها نه! به هر جهت آنچه که شما باید مطمئن باشید، فقط متن و خود آن است، یعنی همین عبارت. مابقی را یک مقداری باید از دیگران بپرسید، یک مقداری هم آنچه که دل خودتان گواهی داد.

یکی از تفاسیر این است که چون ولادت عیسی علیه السلام و انعقاد نطفه‌اش یک نحوه‌ای بود که مردم نمی‌توانستند قبول کنند، بنابراین منکرین عیسی خیلی‌ها بودند. عیسی هم در اینجا منظور یک نفر نیست و الاً یک نفری که به دنیا بیاید یا بزرگ هم هست، بگوید به من ایمان بیاورید، یعنی چه؟ ما می‌دانیم تو هستی، زنده‌ای، ایمان آوردن به خصوصیات است که آن شخص می‌گوید. این خصوصیات در مورد

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۲۳ ه. ش.

عیسی علیه السلام این است که می فرماید: پدر به اصطلاح مسیح یا خدا، پدر آسمانی من، حالا در حاشیه، یکی از مواردی که خانم‌ها می توانند افتخار کنند، این است که خداوند وقتی می خواست عیسی را به این طریق بیافریند، به مرد کار نداشت یعنی خدا با یک زن شریک شد و عیسی را به دنیا آورد. به هیچ وجه در تاریخ نیست، حتی در افسانه‌ها نیست که کسی بدون پدر به دنیا آمده باشد. چرا آن که می گویند، بدون پدر و مادر به دنیا آمده است، از ریشه‌ی ریواس، نمی دانم، اینها مفصل است. ممکن است یک داستانی باشد خدا بدون پدر و مادر همینطوری خلق کرد کما اینکه خود آدم نه پدر داشت نه مادر ولی خدا مادر را به کمک بگیرد، بگوید بیا که می خواهم یک فرزند بدون پدر خلق کنم. همه به این ایمان نمی آورند. وقتی ایمان نیاوردند، لازمه‌ی آن این است که بگویند عیسی علیه السلام خدای نکرده دروغگو است، یعنی به کلی ایمان شان خراب می شود.

وقتی به عیسی ایمان آوردند یعنی آن عبارتی که گفتم در آن روز همه ایمان می آورند، یعنی همه‌ی حرف‌های تو را باور می کنند، می دانند خدا قادر بر همه چیز است و امثال اینها. مانع دیگری هم ممکن است برای او متصور بشویم، یکی اینکه مثلاً خداوند فقط به عیسی اجازه داد که اعلام کند، و الاً مثلاً پیغمبر ما هم فرض کنید علی علیه السلام چشمش صدمه دیده بود آمد، دست زد و شفا داد، پیغمبران

دیگر همینطور ولی بطور عموم هیچ پیغمبری نگفت: مردم! پیش من بیاید، من معجزه می‌کنم، شفا می‌دهم. هیچکس نگفت، هیچ پیغمبری نگفت، جز عیسی که گفت: بیاید من برص را شفا می‌دهم، دو تا چیزی که خیلی بیماری لاعلاجی بود، در آن ایام اینطور می‌شناختند، گفت بیاید من شفا می‌دهم و خیلی چیزهای دیگر. خصوصیات که آدم فکر می‌کند که چرا خداوند چنین کاری کرد؟ به خاطرش می‌رسد که به ما بفهماند. حالا بگذریم. این است که عیسی یک مثالی شد برای همه‌ی صفات خداوند. عیسی اصلاً به حکومت و سیاست کاری نداشت، یکی از چیزهایی هم که می‌گویند تصوّف از مسیحیت گرفته شده، همین است. مسیحیتِ اولیه همینطور بود. تصوّف هم وقتی می‌بینند که می‌گوییم ما با حکومت کار نداریم، خودمان را می‌خواهیم اصلاح کنیم، می‌گویند پس این از آن است، نه! همه چیز از خدا گرفته شده. شما به عیسی ﷺ و آنچه عیسی ﷺ فرموده است، ایمان بیاورید، قطعاً برای شما ایمان‌های دیگر پشت سر آن می‌آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در آیه‌ی قرآن است وَ إِذَا حُيِّئْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها^۲، اگر کسی یک تحیتی به شما گفت، درود کرد، حالا به هر نحوی، بِتَحِيَّةٍ نمی‌گوید چه تحیتی، یعنی هر نوع تحیتی، کاغذ می‌نویسند، تبریک می‌گویند، سلام می‌کنند، حتماً بهترش را جواب بدهید یا اگر نمی‌توانید، مثل خودش.

قدیم، آنوقت‌هایی که ترافیک نبود، جمعیت اینقدر نبود، گرفتاری‌ها اینقدر نبود، خیلی‌ها مقید بودند حتی به خصوص آقایان علما هم کسی می‌گفت سلام، بهترش بود، می‌گفتند: سلام‌علیکم، اگر می‌گفت: سلام‌علیکم، می‌گفتند: سلام‌علیکم و رحمة‌الله، اگر این را می‌گفتند، می‌گفتند: و رحمة‌الله و برکاته، امثال اینها.

چند تا نامه به من رسیده خلاصه‌اش، یعنی آن استنباط من است که در ذهن نویسنده بوده منتها آنطور نگفته، یکطور دیگری گفته: «تو که لالایی بلدی، چرا خوابت نمی‌برد؟ همان اول خودت به این رفتار کن» چشم! اما این یادآوری را بکنم، این یادآوری به خودم بود. من آنوقت‌هایی که قدرت داشتم، قدرت بیانی، قدرت قلم و قدم داشتم، همین را کاملاً رعایت می‌کردم. بعد حتی برای اینکه ما بدانیم چه زمانی هر کسی سلام بکند؟ برای سلام هم قاعده‌ای گذاشتند. گفته‌اند

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۱۱/۲۶ ه. ش.

۲. سوره نساء، آیه ۸۶.

کسی که نشسته است، کسی که ایستاده و می‌آید، بر او سلام کند. جوان به پیر سلام کند و چه و چه. اما یک قاعده‌ی دیگر هم هست: لَا يَكْفُلُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا^۱ یا می‌گوید لَا يَكْفُلُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا^۲، خداوند مقرر کرده، زائد بر استطاعت ما نیست.

یکی امروز به مناسبتی از من بازخواست کرده که چرا جواب نامه‌های من را نمی‌دهید؟ برای خودش بازخواست کرده ولی جواب عملیش را توجه کنید: همه‌ی اینهایی که اینجا حاضر هستند، اگر نامه بنویسند، من می‌توانم جواب بدهم؟! تعداد به اصطلاح میزان زحمات و قدرت من را هم در نظر بگیرید، که بتوانم. حالا بعضی نامه‌ها ممکن است مطلبی باشد، چیزی باشد، جواب آن این است که عملاً جوابش را بدهیم. یا مطلبی است که الان مثلاً چند نفر می‌پرسند، لازم نیست به یک نفر جواب بدهم، به یکی که گفتم جواب همه است.

مثلاً رسم امروز، نامه به اداره می‌نویسند یا اداره‌ای می‌نویسد، رونوشت به چند نفر دیگر هم می‌دهد، این مثل این است که برای خود آنها هم نامه نوشته. من نمی‌خواهم خودم را تبرئه کنم که به قول آیه‌ی قرآن، از قول حضرت یوسف وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالشُّوءِ إِلَّا مَا رَجَمَ رَبِّي^۳ ولی این واقعیت است. آخر مثلاً به من نامه می‌نویسند:

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۲. سوره طلاق، آیه ۷.

۳. سوره یوسف، آیه ۵۳.

آقا! ما می‌خواهیم ساختمان کنیم. در این ساختمان یک مهندس می‌گوید: تیر abc انتخاب کنید، یکی می‌گوید نه تیر d انتخاب کنید. نامه می‌نویسد من چه کار کنم؟ به من چه؟! این توجه را هم نکنند در نامه‌ها، مطلبی باشد. بعضی نامه‌ها را که جواب نمی‌دهم از این قبیل است. فکر کنید همین جواب ندادن، جوابش است.

ما فقط قرآن است که به تکرارش توجه نمی‌کنیم، هر وقت بخواهیم یک قدری می‌خوانیم ولی چرا پندصالح را چندبار خواندیم؟ برای اینکه این خلاصه‌ی بعضی از آیات قرآن است و دستورالعمل همیشگی است؛ هم دستورالعمل، هم دستورالفکر. در آنجا نوشته درویش باید از تحولات روزگار خودش بی‌خبر نباشد. همانطوری که بعضی تحولات ناچار هستید، خبر می‌شوید. مثل زمستان می‌آید، می‌گویید ای وای! زمستان امسال چه زود آمد! شب سردتان می‌شود بلند می‌شوید لحاف روی خود می‌اندازید، فوری انجام می‌دهید. در وقایع و بحران‌های اجتماعی باید اینطوری باشیم. شما فکر کنید که حالا بستگی به سن‌تان، مثلاً پدرتان یا پدربزرگتان یا مادرتان وقتی بچه بودید مثلاً یک بیست تومانی دستش بود، می‌رفت صبح نان می‌خرید، پنج سیر پنیر هم می‌گرفت، یک قدری هم لبو می‌گرفت، می‌آورد می‌خوردید. حالا شما خودتان صبح بلند می‌شوید، یک بیست تومانی که چه!! یک جوال اسکناس می‌برید، یک سنگک می‌گیرید

هزار تومان، چه شده که اینطوری شده؟ این را باید فکر کنید. آنوقت شما اگر آن پریروزها بودید، یک بیست تومانی دستتان بود، می‌رفتید، حالا وقتی باید بروید بیست تومانی نمی‌گیرید، چند تا از این پنجاه هزار تومانی‌ها انبار می‌کنید. این برای شما محسوس است، ناچار هم هستید، وقتی می‌روید هر چه نطق و خطابه و تضرع و زاری هم بکنید، آن نانوائی مثلاً از هزار تومان برای یک سنگک پایین نمی‌آید، می‌گوید حالا که تویی بیا نهصدونود تومان بده، همینقدر. این یک بحرانی است باید خودتان را با آن آماده کنید. می‌بینید که آن رفیقتان دارد در خیابان می‌رود، می‌پرسید کجا می‌روید؟ می‌گوید: می‌روم دیدن رفیقم، می‌گویید مگر تو اداره نمی‌روی؟ می‌گوید نه، اداره‌ی ما منحل شد، من هم بیکار هستم، این هم که بیکاری. هر قدم برمی‌دارید یک بحرانی، توجه می‌کنید. ناچارید این بحران‌ها را تحمل کنید. در کشتی سوار هستید، در دریا می‌روید، یک مرتبه یک موج عظیمی می‌آید، چه کار باید بکنید؟ باید با این موج بسازید، حالا این هم همینطوری است. شما اگر آنوقتی که کشتی آرام بود، می‌رفت، مثلاً یک گربه داشتید با او مشغول بودید، به او دست می‌کشیدید، حالا که بحران شده، همان کار را می‌کنید؟ نه! آن گربه در رفته، چون موج است. شما از او بازخواست می‌کنید، که چرا در رفتی؟ اگر بازخواست کنید او می‌گوید چرا تو در رفتی؟ در این صورت هم این بدبختی نیست که بگویید من بدبختی

دارم، هنوز آمدم با گربه ناز کنم در رفت. گربه در نرفت، موج آمد شما هم باید در بروید، در نرفتید. موج آمد، باید با آن چه کار کنید؟ اولاً خودتان را محکم بگیرید که موج شما را نبرد، بعد هم یک لباس گرمی بپوشید که سرما نخورید، اینها را باید رعایت کنید.

امروز هم در دنیا یک بحران اقتصادی است که این بحران به همه‌ی زمینه‌ها هم رسیده، بحران سیاسی هست، بحران اخلاقی هست، می‌بینید دنیا همه جنگ و جدال است. کشور ایران که مهد تمدن عرفا و متصوفه است، مثل شیخ نجم‌الدین کبری تا مجبور نشود، حمله نمی‌کند، دفاع نمی‌کند، اهل صلح و سازش است. باید مثل همان شیخ نجم‌الدین کبری در محیطی عرفانی، تمدنی عرفانی باشیم که جز با رفقاییش نمی‌رفت. مثل سقراط که گفت من از همین قانون استفاده کردم و با این هم‌وطن‌ها با هم زندگی می‌کنیم، حالا هم که همین قانون علیه من است باید با هم زندگی کنیم و امثال این. این دنیا تبدیل به این شده که امروز یکی را از تبلیغات به اوج آسمان می‌رسانند، یک روز می‌گویند خیانتکار است، مثلاً به اعدام می‌رود. ببخشید ناچارم بعضی از این مثال‌های سیاسی که هم خودم از آن بدم می‌آید و هم شما را بگویم برای اینکه می‌بینید و می‌بینیم.

بنابراین خودتان را با بحران باید جور کنید. جلوی بحران، جلوی موج، محکم بایستید با مشت گره کرده متتها مشت گره کرده،

لازمه‌اش رختخوابِ پرِ قو نیست، دیگر حالا نمی‌توانید آنطوری که قبلاً بودید، راحت باشید. نمی‌توانید به همسایه‌ی خود بگویید: تو که صبح برای خودت نان می‌گیری، برای من هم بگیر. می‌گوید: برو پی کارت، به من چه؟ امروز اینطور جواب می‌دهند. امروز، بنابراین خودتان را باید با بحران جور کنید. از بیکاری می‌نالند، راست هم می‌گویند، من هم متأسفم، اگر بتوانم هم کاری می‌کنم که همه‌مان به اصطلاح مشغول به کاری باشیم. از کمی درآمدِ زندگیش می‌نالند، همه همینطور هستند. چون ریشه‌ی اصلی همه‌ی این بحران‌ها، بحران اقتصادی است که همه را فرا گرفته، باید شما هم یک اثری به این بحران نشان بدهید و آن این است که خودتان را محکم، زندگی را محکم و سفت بگیرید. حتی کِنس باشید. همان چیزهایی که پیش از این می‌گفتید کِنس، چاره ندارید.

حالا شاید خیلی هم تناسب ندارد این مطلب را بگویم ولی خدا رحمتش کند مرحوم صلاح‌السلطنه، از قدیم معاونِ کفیلِ وزیر وزارت خارجه بود که من مدتی هم آنجا کار کردم، خدمت حضرت صالح‌علیشاه هم خیلی ارادت داشت ایشان هم به او لطف داشتند. در اداره اینطوری است که یک کاغذ برمی‌دارید، یک مینوت می‌نویسید، بعد می‌بینید یک جای آن عیب دارد خط می‌زنید مچاله می‌کنید، کاغذ را بیرون می‌اندازید. گفت چرا این کار را می‌کنید؟ این کاغذها را ما پول دادیم از آمریکا، از فلان کس خریدیم. این را که استفاده کردید،

این طرف را قلم بزنید، برگردانید پشتش را بنویسید. این می‌گفت این را هم اگر خست بگویند، خست در مال امانت به کار ببرید، چون اینها که مال شما نیست، اینها مال دولت است. حالا ما هم در زندگی عادی مان خیلی باید به خودمان سخت بگیریم و از اینکه می‌توانیم با همین وضعیت زنده باشیم، همین را شکر خدا بکنیم. اگر خداوند ان شاء الله گشایشی داد یک شکر هم برای آن خواهیم کرد. فعلاً شکر می‌کنیم که زنده‌ایم. بحران را تحمل کنیم به جای اینکه بنشینیم آه و ناله از این زندگی، (آه و ناله هم دارد نه اینکه بیجاست، نه!) اولاً درصدد چاره بر بیاییم، بعد هم تا چاره‌ای پیدا نکردیم در همین حدی که هستیم، برای همین الان شکر گزار باشیم. اگر یک دقیقه‌ی دیگر بهتر شدیم، یک شکر دیگر طلب خدا. باید در واقع به این طریق به خودمان نشان بدهیم که ما رحمت خدا را می‌فهمیم. گوشمال خدا یا امتحانات خدایی را هم می‌فهمیم ولی با همه‌ی اینها خدایا! از تو می‌خواهیم ما را امتحان نکن. برای اینکه اگر امتحان کنی، از همان اول در کارنامه‌ی ما یک صفر بزرگ می‌گذاری، برای اینکه ما جز صفر چیزی نداریم. به هر جهت مراقب باشید چون باید در جامعه زندگی کنیم، نمی‌توانیم گوشه‌ی کوهی برویم و یا در غار بنشینیم. این است که باید خودمان را با جامعه جور کنیم، جامعه را تحمل کنیم، نه اینکه جور کنیم یعنی هر چه می‌گویند قبول کنیم، نه! تحمل کنیم و با این تحمل درصدد اصلاحش باشیم. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یکی از فقرایی که الان چندین سال است مرحوم شده، خدا رحمتش کند، همانوقت‌ها هم که من یادم هست، مسن بود. او از پدرش که از زمان قدیم است، نقل می‌کرد آقای رحمت‌علیشاه، حاج شیخ عبدالله حایری بسیار مرد فقیه و مجتهدی بودند، مجتهد مسلّم و خیلی هم شوخ بودند. خدمت مرحوم سلطان‌علیشاه در همان عتبات مشرف شدند بعد هم که ایشان آمدند در خدمتشان آمدند یک خرده ماندند بعد مقیم همانجا بودند.

او می‌گفت مرحوم پدرش چون وجوهات را جمع‌آوری می‌کرد، تهران هم جمعیت خیلی کم بود و هر ماه یک هزینه‌هایی بود. به نسبت آنوقت‌ها پنجاه تومان خیلی مهم بود. پنجاه تا یک تومانی در هر ماه، مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله باید به خدمت ایشان می‌دادند. ایشان خودشان می‌دانستند، چون این اجازه‌ی اخذ وجوه و پرداخت وجوه با پدر من بود، از این جهت مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله به او محبتی داشتند. اول ماه‌های قمری آقای حاج شیخ عبدالله با وجودی که شیخ خیلی بزرگی بودند می‌آمدند حجره‌ی پدرم که تاجر بود، در حجره‌ی پدرم، جلوی او زانو می‌زدند دستش را می‌بوسیدند، این پول را می‌گرفتند؛ در مجالس فقری نه! می‌نشستند، ایشان هم یک درویش

معمولی بود ولی برای گرفتن آن وجه که ماهی یکبار بود، این نهایت احترامی بود که ایشان به این اجازه قائل بودند. چون این اجازه با او بود، منظور، اثر اجازه است.

مرحوم آقای نورعلیشاه، گاهی خیلی صریحاً چیزهایی نشان می‌دادند. یک مرتبه پای ایشان را عقربی زده بود، یکی در بیدخت بود که مرحوم آقای سلطان‌علیشاه به او فرموده بودند، وقتی چیزی می‌شد می‌آمد با یک کاردی، چیزی داشت آهسته می‌زد و دعایی می‌خواند، آن سم درمی‌آمد و ظاهراً خوب می‌شد. وَاَلَا نِيش حشرات و گزندگان در آن محیط گرم، محیط‌های کویری، آفتابی خیلی دردناک می‌شود. ایشان پایشان را حیوانی زد، صدا زدند آمدند دم در. همینطور ایستاده، روی پای ایشان مشغول شد. یک مرتبه ایشان پایشان را کشیدند، گفتند: آخ. بعد به او گفتند: تو را آقای سلطان‌علیشاه اجازه دادند؟ گفت: بله. گفتند: بعد چرا نیامدی از من اجازه بگیری؟ من اجازه ندادم. گفت: من نمی‌فهمیدم. گفتند: از حالا به تو اجازه می‌دهم، ادامه بده. البته ممکن بود فرض کنید ایشان همین حرفی که زدند به لهجه‌ی همان بیدختی که شاید برای شما مشکل باشد، ممکن بود همین عبارت را به عربی بگویند، به زبان فرانسه بگویند، به هر چه بگویند. اثر در این موج نیست، اثر در آن معنایی است که این موج را ایجاد کرده، مثل اینکه این چراغ‌ها مثلاً یک کلیدی دارد، کلید را تا بزنی فوراً

چراغ روشن می‌شود. کسی که اطلاعاتی نداشته باشد، می‌گوید: عجب! چه ارتباطی دارد اینجا کلید می‌زند او روشن می‌شود؟! این از چیست؟ ولی آن کسی که وارد است می‌گوید: یک برقی است می‌آید، اجازه می‌دهند برود یا اجازه نمی‌دهند برود، تاریک می‌شود، روشن می‌شود.

حالا به هر جهت در آن اجازه این اثر هست و به همین جهت به آن اثر است که احترام می‌گذارند نه به خود شخص. حالا آن اثر گاهی الهی است، درویشی اگر به این درجه برسد، این اثر را داشته باشد الهی است، ولاً اگر نخواهد در مسیر الهی رفتار کند، از بین می‌رود. در داستان‌های هندوستان هم شنیده‌اید که بلیطی می‌گرفتند، سوار ترن می‌شدند و می‌رفتند. مرتاضین آنجا یک جهت خاصی داشتند، یا یک جبهه‌ی خاصی بودند، جناحی بودند، مرتاضین همین که سوار می‌شدند بلیط از آنها نمی‌گرفتند. بلیط نمی‌خواست، لازم نبود، هر جا می‌خواستند سوار می‌شدند. البته قیافه‌ی آنها و رفتار آنها شناخته می‌شد. حالا تاریخچه‌اش این بود که آن اولی که اینها آمدند، هندوستان را گرفتند توجّه نداشتند، نمی‌دانستند. در ترن مأمور کنترل بلیط آمد که کنترل کند، به این مرتاض هم که رسید، مطالبه‌ی بلیط کرد این بلیط نداشت. گفت: پس باید اینجا بمانی. رفت پایین و در یک گوشه‌ای نشست. ترنی که تا الان اینجا راه می‌آمد، یک مرتبه هر چه کردند روشن نشد. مهندسین آمدند همه جا را معاینه کردند دیدند روشن نشد. هر بار

معاینه می کردند، می گفتند هیچ عیبی ندارد، بعد روشن کردند، راه نمی رفت. یکی متوجه شد، آمد گفت: آقا! آن مرتاض ترمز کرده. این اول شاید باور نمی کرد، بعد آمد دید آن مرتاض یک گوشه ای نشسته، اصلاً مثل اینکه در این دنیا نیست. بعد این را به ترن آورد، تعارف کردند و به ترن آوردند. گفت: بفرمایید. نشست و ترن راه افتاد. که در همانوقت انگلیسی ها بخشنامه ای کردند که از اینها بلیط نخواهید.

این اثر در خود این یک مشت استخوان نیست، اثر در آن روحی است که در این دمیده شده. حالا مرتاضین البته به یک درجاتی، به یک چیزهایی، با زحمات فراوانی می رسند ولی الهی نیست به این معنی که در راه خداوند نیستند و اگر مثلاً یک دورانی آن دستوراتی که دارند انجام ندهند، یک دفعه، یک لحظه انجام ندهند، از بین می رود. این است که در واقع مثل یک موتور است، یک اسبی است که امانت به آنها دادند که فعلاً دست تو باشد، یک لحظه اگر رها کند این اسب به مأخذ خودش برمی گردد ولی آن کسی که اسب را می خرد، زحمت می کشد یا برای اسب پول می دهد، آن اسب مال اوست، اگر یک لحظه یا مدتی خطا کرد، اسب لگد می زند ولی صاحب خود را می شناسد.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه‌ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: (شامل ۵ بزوه) ۱۰۰۰ تومان	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	-
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اوّل)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)

۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان
۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	
۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	
۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	
۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	
۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	
۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	
۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	
۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	
۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	
۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه هفده:
۱۰۰۰ تومان
(شکل ۱۰ پروه)

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(شکل ۱۰ پروه)

	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	۱۲۰
	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات	۱۲۱
	اقطاب اخیر	
	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	۱۲۲
	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و ششم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۱۲۹
	درباره‌ی بیعت و تشرّف	۱۳۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و یکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و دوم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتاد و سوم)	۱۳۳

مجموعه نوزده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه بیست:
۵۰۰ تومان
(شامل ۵ جزوه)

۵۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)	۱۳۴
۵۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)	۱۳۵
۵۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)	۱۳۶
۵۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)	۱۳۷